



توجه به خواجه نصیرالدین طوسی به ۲ جهت دارای اهمیت است: نخست اینکه وی در دوره‌ای حساس و بی‌بديل از تاريخ ايران قرار داشته‌است؛ دوره‌ای که بیش از هر زمان ديگر فرهنگ و تمدن ایرانی در معرض تهديد و خطر قرار گرفته بود و این تهديد بیش از همه از جانب مغولان است. سبب ديگر، موقعيت خواجه نصير در دستگاه‌های حکومتی و وجود شرايطی برای دخالت و تغيير وضعت سياسی - اجتماعی است. شواهد نشان می‌دهد خواجه نصيرالدین طوسی توانسته است در ايجاد تحولات، موثر باشد و نقش گذار از شرايط قبل از حمله مغول به بعد از آن را به عهده گیرد و از ميراث شیعی و ایرانی دفاع کند.

خواجه در ابتدای حیات سياسی - اجتماعی خویش، با خاتمه یافتن ۳ حکومت بسيار قدرتمند خوارزمشاهی، اسماعیلی و خلافت عباسی روبرو است که بویژه ۲ مورد آخر دوامی به قدمت چند قرن داشته‌اند. وی همچنین شاهد تأسیس و روی کار آمدن حکومت ایلخانی در ایران است. خواجه در ابتدای حمله مغول مدتی در قلاع اسماعیلیان بود و از آغاز تأسیس حکومت ایلخانی تا پایان حیات خود را نیز در دربار ایلخانان گذراند. تبع در حیات خواجه نصیر با فهم شرایط سياسی - اجتماعی او میسور است و برعکس؛ فهم اندیشه این دوره، بدون شناخت اندیشه و عملکرد خواجه کامل نخواهد بود.

این پرسش جدی است که خواجه چه نقشی در تحولات زمانه خود ایفا کرد؟ آیا توانست در سیاست و حکومت زمانه خود تحولی ایجاد کند؟ وی همچنین چه کمکی به جامعه شیعه زمان خود کرد؟ آیا اندیشه و تألیفات خواجه همگام با تحولات زمانه و در پاسخ به مشکلات آن است و خواجه سعی در مشارکت در مسائل زمانه و حل بحران داشته است؟

«خواجه نصیرالدین طوسی»، یازدهم جمادی‌الاول سال ۵۹۷ه‍.ق/سال ۱۲۰۱ میلادی در مشهد [طوس] به دنیا آمد. نامش محمد، کنیه او ابوجعفر و لقب او نصیرالدین و مشهور به خواجه نصیر طوسی است. از جمله القاب او: استاد البشر، عقل حادی عشر و معلم ثالث است. پدر او از فقهای امامیه و محدثان طوس بوده است. خواجه، قرآن کریم، علوم ادب از صرف و نحو و لغت و احادیث نبوی و اخبار و علم طبی و اصول و منطق و حکمت را یاد گرفته و با علوم طبیعی و الهی آشنا شد. در ابتدای جوانی برای تکمیل معلومات خویش به نیشابور رفت که به مدت ۴ قرن یکی از مراکز علمی بزرگ ممالک اسلامی به حساب می‌آمد.

از جمله اساتید خواجه «فریدالدین داماد نیشابوری» است. او با ۵ واسطه شاگرد «بوعلی سینا» است و خواجه نزد او اشارات آموخت. استناد ديگر «قطب‌الدین مصری» است که از شاگردان امام فخر رازی بوده و خواجه قانون بوعلی را از او آموخت. خواجه نصیر نزد «معین‌الدین سالم بن بردان مصری» که از علمای بزرگ امامیه است، فقه آموخت. از جمله اساتید ديگر خواجه، «شیخ ابوسعادات اصفهانی» است که خواجه به همراه «سید علی بن طاووس حسینی» و «شیخ میثم بحرانی» در مختصر درس او حاضر می‌شد. برخی گفته‌اند: خواجه نزد «بن میثم» فقه آموخته است و در مقابل به او حکمت تعلیم می‌داده است.

دوران جوانی خواجه مقارن حمله مغول است. خواجه در پی مأمنی بود تا خود را از مملکه نجات دهد که با تقاضای دعوت «علاءالدین محمد»، پادشاه اسماعیلیه و «ناصرالدین عبدالرحیم ابی منصور»، محتشم قهستان به قلاع اسماعیلیه دین رسمی مملکت شناخته شد؛ احیای اوقاف مملکت- که ۶۱۹ه‍.ق تا ۶۲۴ه‍.ق بدینجا وارد شد- ناصرالدین خود از فضایی آن دوره محسوب می‌شد و با اطلاع از دانش و تبحر خواجه، او را به نزد خود فراخواند.

خواجه در مدت اقامت در نزد اسماعیلیه، از آرامش خاطر این دوران بهره برد و چند کتاب نگاشت که معروف‌ترین آنها «اخلاق ناصری» است. این کتاب به درخواست ناصرالدین نوشته شد و به اسم او نامگذاری شد. وی از خواجه خواست کتاب «طهاره الاعراق» ابوعلی مسکویه رازی را که کتابی در زمینه اخلاق است، به طور مختصر به پارسی ترجمه کند. وی این کار را انجام داد و برای تکمیل مباحث حکمت عملی،

تدبیر منزل و سیاست مدن را نیز بدان افزود. از ديگر کتب وی در این ایام، معیار الاشعار (در فن عروض و قوافی شعر عرب)، اساس الاقتباس (در فن منطق)، رسالاتی در هیأت و نجوم، شرح اشارات ابوعلی سینا، رساله معینیه (در علم هیأت برای معین‌الدین، فرزند ناصرالدین محتشم) و ترجمه اخلاق محتشمی است.

تدبیر منزل و سیاست مدن را نیز بدان افزود. از ديگر کتب وی در این ایام، معیار الاشعار (در فن عروض و قوافی شعر عرب)، اساس الاقتباس (در فن منطق)، رسالاتی در هیأت و نجوم، شرح اشارات ابوعلی سینا، رساله معینیه (در علم هیأت برای معین‌الدین، فرزند ناصرالدین محتشم) و ترجمه اخلاق محتشمی است. پس از فتح قلاع اسماعیلیان توسط «هلاکوخان مغول»، خواجه همراه وی به بغداد رفت. از ديگر آثار وی، تجرید العقاید (در علم کلام)، اوصاف الاشراف و رساله‌های متعدد ديگر است. خواجه، فردی واقع‌گراست. این نکته از تأمل در زندگی او به دست می‌آید. عکس‌العمل وی در قبال اسماعیلیان و هلاکوخان و استفاده از همه فرصت‌ها برای تألیف و تأمل در علوم فلسفی، کلامی و دینی و همچنین تلاش برای بهبود وضعت مسلمانان و گرد آوردن مجدد آنان پس از حمله مغول، دلیل براهی است که خواجه به خاطر واقع‌گرایی خویش نصیب جامعه کرد.

خواجه به نجات دادن بسیاری از بزرگان و دانشمندان از تیغ مغول سعی بسیار کرد، از آن جمله «ابن ابی‌الحدید» و برادرش بودند. او اداره کل دایره اوقاف را که در اقتصاد آن زمان نقش مهمی داشت، عهده‌دار شد و تدبیری جدید اندیشید تا در آمد اوقاف را علاوه بر امور مذهبی، صرف کارهای فرهنگی هم بنماید. وی اصلاحاتی در کار موقوفات و امور فقهی و مدرسان و متصفوه پدید آورد و قواعد جدید برای آن وضع کرد. همچنین عوارض و مالیات‌ها را تخفیف داد.

خواجه برای تقویت شیعیان حله- از بزرگ‌ترین و فعال‌ترین مراکز تشیع- بدینجا رفت و با برقراری ارتباط با علمای آنجا و همه فقهای شهر و حضور در برخی کلاس‌های درس مانند مجلس درس «علامه حلی» در نیرو بخشیدن به آنان موثر بود؛ به گونه‌ای که شیعیان سراسر عراق برای احقاق حق خود به پا خاستند. یکی از شیعیان که منصفی در دیوان یافته بود از هلاکو خواست صد ساهی را برای حراست از مرقد امام علی علیه السلام و شیعیان نجف بدینجا بفرستد و وی اجابت کرد.

نجات و گرد آوردن دانشمندان و علما از جمله مساعی خواجه بود. این افراد بعد از شنیدن خیر استقبال خواجه از آنان از دور و نزدیک به درگاه او شتافتند و توسط خواجه به شغل‌های دیوانی، روحانی و علمی گماشته شدند و در بازسازی کشور تلاش کردند؛ حتی خواجه خود برای یافتن این‌افراد سفر می‌کرد. از بزرگ‌ترین خدمت‌های خواجه نصیرالدین به ایران و ایرانیان، تأسیس «صدخانه مراغه» است که از بزرگ‌ترین مراکز علمی آن زمانه به شمار می‌آمد. خواجه با اطلاع از علاقه زیاد هلاکو به نجوم و احترامی که نزد او داشت، از وی خواست دستور تأسیس رصدخانه را صادر کند. تصمیم گرفته شد یکدهم از پول موقوفات به خرج رصدخانه برسد که پول زیادی بود. برای انجام این کار خواجه افرادی را برای یافتن و آوردن علما و دانشمندانی که طی حمله مغول به اطراف و اکناف پراکنده شده بودند، فرستاد و نیروی انسانی عظیمی را برای بازسازی کشور و تأسیس رصدخانه گرد آورد. وی تا جایی که می‌توانست، شفاعت دانشمندانی را که در امان نبودند به نزد سلطان می‌کرد و آنان را در مشاغلی به کار می‌گرفت. خواجه نصیرالدین طوسی در این دوره دست به اقدامات زیر زد:

«تبدیل مبارزات نهان و منفی تشیع بنا بر اصل تقیه به مبارزات علنی و تسهیل گسترش تشیع که بعدها به عنوان دین رسمی مملکت شناخته شد؛ احیای اوقاف مملکت- که سنت دیرینه اسلامی و یکی از ارکان اقتصادی بود-؛ ایجاد عصری نو در دانش نجوم و ریاضیات و به دنبال آن پایه‌گذاری سبکی جدید در معماری و انواع هنرها؛ برعهده گرفتن سهمی عمده در حفظ فرهنگ گذشته با گردآوری کتاب‌ها و سر و سامان دادن به وضع روشنفکران عصر».

■ **نظر خواجه نصیر طوسی درباره امامت امت**
از نظر خواجه نصیر، نصب امام بر خدا واجب است. وجود امام و تصرف او ۲ لطف جداگانه هستند که اگر یکی نباشد، دلیل نفی دیگری نیست. از این رو با وجود عدم حضور امام، تصرف او می‌تواند وجود داشته باشد و عدم حضور امام نیز

عقلی دانسته است که تدبیر ملک و ترتیب مدینه نام دارد. خواجه بدون اینکه در بحث خود تفکیکی میان این دو بنهد، بیان می‌کند هیچ شخصی نباید بدون داشتن برتری و بویژه فضل و معرفت، این دو امر را عهده‌دار شود و الا تنازع صورت می‌گیرد. برای آنکه مردم چنین فردی را بشناسند و او را از دیگران تمایز بدهند، باید این شخص از سوی خداوند مورد تأیید قرار گیرد و به او الهام شود تا از او متابعت کنند. این شخص همان صاحب ناموس است که محدثان به او شارع می‌گویند. وی در بحث لوازم عدالت نیز از آن سخن می‌گوید. اما به نظر خواجه، بشر در هر قرن و زمانه‌ای به صاحب ناموس نیاز ندارد؛ زیرا یک وضع برای ادوار زیادی کافی است اما در هر روزگاری به مدبر عالم نیازمند است، زیرا اگر تدبیر منقطع شود، نظام عالم از هم گسیخته می‌شود. مدبر عالم همان است که محدثان، امام و قدما «ملک علی‌الاطلاق» نام می‌نهند. چنین شخصی به حفظ ناموس قیام می‌کند و مردم را به اقامه رسوم آنها تکلیف می‌کند و ولایت و تصرف دارد و می‌تواند بر حسب مصلحتی که تشخیص می‌دهد، در هر زمانی در جزئیات تصرف کند.

بنابراین خواجه در کتاب اخلاق ناصری نیز به نحوی آرای شیعی خود را وارد کرده است و برای زمان غیبت نیز نوع سیاست و مدبر آن را در نظر گرفته است. گویی خواجه کوشیده است هم آرمان شیعی را بیان کند و هم آرمان فلسفه و حکومت یک حکیم مدبر را- چنانکه‌گاه از همراهی حکمت و سیاست سخن به میان آورده است- و از سویی کوشیده است در چارچوب وضع موجود، جایی برای حاکمی که از وسط ناشی می‌شود. چنین فردی «ناموس الهی» نامیده می‌شود که تعیین وسط‌اشیا و وضع تسلاوی را بر عهده دارد. ناموس الهی از ملزومات اصلی عدالت است. اما از نظر خواجه، عدالت به ۲ امر ديگر نیز نیازمند است که عبارتند از دینار و حاکم انسانی. وی با مقدماتی فلسفی نیاز به این دو را اثبات می‌کند. انسان مدنی‌الطبع است و بدین جهت تنها از طریق تعاون و همیاری می‌تواند معیشت خود را تأمین کند. تعاون نیز در گرو این است که برخی خدمت بعضی ديگر را بکنند و در نتیجه باید از برخی بگیرند و به بعضی ديگر بدهند تا مساوات برقرار شود. این کار نیاز به مقوم و مساوات برقرارکننده میان خلق دارد که همان دینار است. دینار با قیمت‌گذاری بر کالا‌های مختلف، سبب گردش معاملات و مشارکت مردم می‌شود و می‌تواند عدل مدنی را پدید آورد. اما دینار عادل‌ی صامت است و نمی‌تواند اختلاف طرف‌های معامله را در صورتی که اختلاف پیدا کردند، حل کند. این عادل ناطق همان حاکم است که از جانب خداوند تعیین شده است و به ناموس اول که همان ناموس الهی یا ناموس اکبر است، اقتدا می‌کند. جایز نیز بر همین منوال به جائز اعظم، اوسط و اصغر تقسیم می‌شود. هر چه جور از جور اصغر به سمت جور اکبر می‌رود، عظیم‌تر است؛ در حالی که در واقعیت خود را به اینگونه نشان نمی‌دهد. به نظر بعضی متفلسف آشکارتر است مانند ستم‌هایی که در نتیجه معاملات روزانه مردم رخ می‌دهد همچون دزدی، مخادعت، گواهی دروغ و… در حالی که ستم‌های بس بزرگ‌تری وجود دارد که به تقلب نزدیک‌تر است مانند تعذیب به قیود و اغلال و … و شاید به نظر خواجه، ظلمی که نسبت به جایگاه امام معصوم می‌شود، از این قبیل باشد. خواجه در اخلاق ناصری نیز همان مقدمات فلسفی کتب کلامی خود را برای اثبات نبوت و امامت به کار می‌برد. گویی مراد او از حاکمی که ذکر می‌کند، همان امام یا نایب او است اما با این عنوان نامی از آن نمی‌برد. وی اینگونه بحث می‌کند که مدنی‌الطبع بودن انسان، نیازمندی او به اجتماع را ایجاب می‌کند اما انسان‌ها از یکديگر متفاوتند و انگیزه‌ها، سلاطی و غایات مختلفی دارند؛ از این رو نیاز به مدبری برای رفع اختلافات و تنازعات میان آنهاست تا هر کس را به منزلتی که مستحق آن است برساند و به حق خود قانع کند و با متجاوزان مقابله کند. اما بر حسب مردم هر جامعه و اهداف آنها، نوع تدبیر نیز متفاوت است. برترین نوع سیاست، سیاست ملک است یا سیاست فضلاست که مرهمی را که خواهان دستیابی به فضایل هستند تدبیر و با هر صنفی مطابق همان صنف تدبیر می‌کند. انواع ديگر سیاست عبارت است از سیاست علیه که تدبیر امور اخسا را می‌کند، سیاست کرامت که تدبیر جماعتی را می‌کند که در صدد دست یافتن به کرامات هستند و سیاست جماعت که فرقه‌های مختلف مردم را مطابق قانون ناموس الهی تدبیر می‌کند.

از ديگر نکات قابل ذکر در اندیشه خواجه این است که وی با اینکه در اخلاق ناصری از شیوه حکمای مشابعت می‌کند اما در برخی موارد از آن شیوه عدول کرده است. وی به نحوی تقسیم‌بندی ارسطویی را تغییر داده است و فقه را نیز در آن گنجانده است. خواجه در ابتدای کتاب اخلاق ناصری بحثی دارد که در آن مبایذ مصالح اعمال و محاسن افعال بشر را که مقتضا نظام امور و احوال آنهاست ۲ قسم می‌داند که یا طبعی است یا وضعی. آنچه به طبع است، همان حکمت عملی است که عقول اهل بصارت و تجارب افراد باکیاست به تفصیل آنها پی می‌برند و با گذشت زمان تغییر نمی‌کند. اما مبایذ وضعی متغیر است یا ناشی از اتفاق رأی جماعتی است که آداب و رسوم نامیده می‌شود یا رأی انسان بزرگی مانند پیامبر یا امام است که به آن نوامیس الهی گفته می‌شود. نوامیس الهی یا در باب فردفرد انسان‌ها سواى مشارکت آنها با ديگران است که عبادات و احکام نام دارد یا راجع به اهل منازل و به صورت مشارکتی است که معاملات و مناکحات نام دارد یا راجع به اهل شهرهاست که علم فقه نام دارد. خواجه انواع سیاست‌ها را بر اساس این تقسیم‌بندی بیان کرده است و سیاست را یا متعلق به اوضاع و احوال دانسته است که همان عقود و معاملات است و فقه عهده‌دار آن است یا متعلق به احکام

بازخوانی خدمات خواجه نصیرالدین طوسی در دفاع از موجودیت و هویت شیعی و ایرانی

استاد بشر

■ **نجمه کبیا** ■

سبک فلسفی در آمیخت. وی همچنین با آرای «ابن عربی» آشنا بود. اما از نظر این نویسنده، آغازگر جریان درهم آمیزی، «علامه سیدحیدر املی» (۷۲۰) است. از نظر او مومن واقعی کسی است که اعمال، آداب، اصول و بینش عرفانی شریعت، طریقت و حقیقت را با یکدیگر ترکیب کرده است. امامان ما در هر ۳ جنبه، رهبر و راهنما هستند؛ در نتیجه اسلام حقیقی نه تشیع فقهی است و نه تصوفی است که بنیان‌های شیعی خود را انکار می‌کند، بلکه اسلام واقعی نوعی اسلام باطنی است که در آن دانش از طریق امامان به دست می‌آید. بنابراین تشیع و تصوف از نظر او یکی بیش نیستند. پس از املی، این تر که (۸۲۵)، ابن ابی‌جمهور احصابی (صاحب کتاب مسلک الافهام فی علم الکلام)، جلال‌الدین دوانی (۸۳۰-۹۰۸ه‍.ق) و صدرالدین ششکلی (۹۰۳ه‍.ق) این درهم‌آمیزی را تداوم بخشیده‌اند تا آنجا که بعد از دشتکی به ملاصدرای شیرازی می‌رسد.

رفتار سیاسی و اندیشه‌های فقهی و کلامی فقهای شیعه نیز در این زمان تحول چشمگیری داشت. به نحوی که بحث‌های نبوت و امامت در کلام شیعی با مبانی فلسفی بحث می‌شد و آگاهی فقها نسبت به فلسفه به حدی رسیده بود که قبل از آن بدون یادگیری اصول فلسفه قادر به درک این مباحث نبودند اما اکنون به سهولت آن را به کار گرفته و می‌فهمیدند. در ارتباط فقها با سلاطین نیز تحولاتی ایجاد شده بود. اگرچه فقها در زمان‌های گذشته نیز با حاکمان همکاری‌هایی داشتند. برای نمونه سید رضی و شیخ مفید همکاری‌هایی با آل بویه می‌کردند اما در این دوره وضعت متفاوت‌تر بود و همکاری علما با ایلخانان افزایش یافته بود. دلیل این امر را می‌توان هم در نوشته‌های آنها جست‌وجو کرد و هم از برخی وقایع تاریخی دریافت. برای مثال زمانی که هلاکو علما را در مستنصریه جمع کرد و از آنها پرسید حاکم عادل کافر بهتر است یا حاکم مسلمان ظالم، ابن طاووس گفت: حاکم عادل جائر بهتر است، وی که در زمان خلافت عباسی نقابت شیعیان بغداد را نپذیرفته بود و همچنین در گذشته، سید مرتضی را به دلیل همکاری با آل بویه مورد اعتراض قرار داده بود، در این دوره دعوت هلاکو را برای نقابت علویان پذیرفت. پاسخ ابن‌طاووس به هلاکو می‌تواند یکی از دلایل همکاری آنان با ایلخانان باشد.

از جمله هم عصران خواجه عبارتند از: ابوحامد محمد بن علی بن محمد معروف به ابن عربی و ملقب به سلطان العارفین (۵۶۰-۶۳۸ه‍.ق)؛ ابوالعالی صدرالدین محمد بن اسحاق قزوینی (۶۰۵-۶۷۲)، شیخ کمال‌الدین میثم بن‌علی بن‌میثم بحرانی، فریدالدین عطار نیشابوری، بابا افضل کاشانی، بهاء‌الدین حیدر بن‌علی عبیدی املی، قاضی عضدالدین عبدالرحمن ایچی شیرازی، قطب‌الدین رازی، آل طاووس، علامه حلی (۷۲۶-۶۴۸)، محمد بن‌علی جزینی عاملی معروف به شهید اول (۷۳۴-۷۸۶)، سیدعلی همدانی، قطب‌الدین شیرازی، ابن ابی‌الحدید (۶۵۶-۵۸۶) و…

به هر حال، خواجه نصیر از محدود حکمای واقع‌گرای مسلمان است که ضمن اعتقاد نظری و عملی به تئوری امامت شیعه و رهبری امام معصوم بر جامعه، می‌کوشد از فرصت‌ها و شرایط موجود به بهترین نحو برای تقویت و بسط تشیع و فراتر از آن، حفظ فرهنگ و تمدن ایرانی استفاده کند. وی با فهم این مساله که پیروزی نهایی بر مغولان امکان پذیر نبوده و امکان سازماندهی نیروها برای حمله به آنها وجود ندارد، از اشتیاق هلاکو به یک منجم بهره جست و دعوت او را برای همراهی و مشاوره پذیرفت و با جلب اعتماد او خواسته‌هایش را عملی کرد. نکته قابل ذکر ديگر در این امر، بصیرت و آگاهی خواجه از وضعیت علمی زمانه است. وی که شاهد در خطر قرار گرفتن علوم و حکمت ایرانی و اسلامی بود، کوشید تا حد ممکن اشتیاق و توجه به این علوم را در افراد و جویندگان دانش ایجاد کند و در نهایت با تأسیس دانشگاهی بزرگ در مراغه و گردآوردن دانشمندان در آن و تجهیز کتابخانه آن، این امر را به سرانجام شایسته‌ای برساند.

خواجه نصیرالدین طوسی ۱۸ ذی‌الحجه آروز عبد غدیر خُم، ۱ سال ۶۷۳ه‍.ق دنیا رفت و در کاظمین، در جوار مرقد ۲ امام معصوم به خاک سپرده شد.

منبع: پگاه حوزه

